

بهارنو، سال نو، روزنوروزکهن مبارکباد

«استاد صباح»

عشق را باید باور کرد ... بوسه را باید حس کرد ... احساس را باید لمس کرد ... دوست داشتن را باید ثابت کرد ... بهار را مانند مادر ستایش کرد ... سال نور همچون پدر عزیز داشت ... و نوروز را با خانواده باید جشن گرفت.

تمام لحظه هایت عید باشد

همه روزهای تو سپید باشد

ببینم شاد و خرم سبز و آباد

نگاهت غرق در امید باشد.



برادر هموطنم تو را دوست دارم ، هر که می خواهی باش ، خواه در کلیسا بروی ، یا در مسجد نیایش نمایی. من و توفرنندان يك يك سرزمین هستیم و در دامن مادروطن بزرگ شده ایم ، در غمت گریسته ام و در اندوه ام اشک ریخته یی ، در خوشی ام سهمیم بوده یی و در جشن و سرور و پایکوبی نموده ام . تو بهترین و قابل اعتماد ترین شریک بوده ای و دوشادوش هم سختی ها ، رنجها ، مصیبتها ، روزهای سخت و جانگداز و شبهای سرد و سکت رادریز یک آسمان و دریک محدوده جغرافیوی سپری نموده ایم . آرزو میکنم باران شوق در زندگی ، کانون خانوادگی و امور روزمره شما ببارد ، تا روح بزرگ تان را صفا دهد و گیهای عشق در دل پر امید تان جوانه زند ، لبخند بر لبانتان نقش ببندد .

سوی ! مانند لحظه ی که باغ و بوستان ، در ترنم سرود و ترانه شکوفان میشود ، روزگارتان ، زندگی و لحظات عمرتان سقیا و امیدها و آرزوی هایتان و بهار ، نوروز ، سال نو ، روز نو و خوشبختی و سعادت تان پر از شکوفه باد . سال نو و فصل نور ، فرصتی نو برای تازه شدن نو و بازنگریستن نو و زیستن نو و همدلی نو ببینیم ! برای همه تان در این فرصت نو ، شوری نو و درین رستن و جوانه زدن های نو برای ساختن و بهتر زیستن ، آرزو و موفقیت مینمایم . امیدوارم همیشه سلامت و سرزنده و مهربان و روشن بین باقی بمانید و کانون خانواده گی تان پر جوش و مسیر زندگی تان پر از سعادت و خوشبختی و سبز و آفتابی باد . بایک دامن پر از گل و بایک یک شاخه جوانه های بهاری .

دلت شاد و لب ت خندان بماند

برایت عمر جاویدان بماند

درین فصل نوروز نوروز

هر آنخواهی برایت آن بماند

تمام خوشی ها با دانا نصیب

حسودانت همه حیران بماند تمام فصل سالت روزنوروز چراغ خانه ات تابان بماند.

با رسیدن بهار، طبیعت جان می گیرد و شادابی و سرزندگی را نه تنها برای درختان و طبیعت که برای روح و جان آدمی نیز به ارمغان می آورد. بهار، رستاخیز زمین پس از کرختی و بی جانی است که جان و روح را دوباره به طبیعت پیوند می زند. همین رنگ و بوی بهاری است که نوروز را درسالیان متمادی زنده و جاودانه نگهداشته است. در بهار، تنوع خاصی در رنگها و جلوه های طبیعت، درختان، گیاهان و گلها مشاهده می شود. زندگی متعادل نیز باید برخوردار از تنوع ویژه ای باشد. کار، استراحت، اوقات فراغت، مطالعه، ورزش، ارتباطات اجتماعی و ... همگی عناصری از یک زندگی متنوع بوده و درجای خود، مهم و با ارزش تلقی می شوند. بهار، آکنده از شادابی و طراوت است، به گونه ای که معرف تحول و دگرگونی در تمامی طبیعت می باشد. زندگی متعادل نیز برخوردار از شادابی و سرزندگی است. باید در زندگی مشوق روح شادمانی و مسرت باطنی باشیم و هر یک بر دیگری در این امر، سبقت بجویم. از زیبایی های بهار، تعادل در هواست؛ نه آن چنان سرد است که گزنده باشد و نه آن اندازه گرم است که سوزنده باشد. هوای ملایم و نسیم فرحبخش بهار، جان ها را گرمی می بخشد. باید در زندگی متعادل، بالهام از بهار، در روابط متقابل خویش به دور از هر گونه افراط و تفریط، مناسباتی گرم و ثمربخش را پی ریزی کرد. بهار حیات است و حیات آفرین، آن گونه که نسیم بهاری بر روح ها و جان ها می وزد، حیاتی دوباره در کالبد ها می دمود به عبارتی، بهار علاوه بر سر زندگی، زندگی ساز نیز هست.

بهاران با طبیعت خنده کرده خدا لطف بی حد ارزنده کرده بیا با هم رویم دامان صحرا لطافت دشتها را زنده کرده.

نوروز یا همان تحول طبیعت و حلول بهار و پایان زمستان در واقع جشن همه بشریت و تمامی انسانهاست که پیامش گسترده ای به وسعت هستی است، چرا که تحول در مسیر زندگی و رهایی از زمستان و تاریکی برای رسیدن به سعادت و روشنائی هم وظیفه یک انسان است و هم خواسته او، پس هراتفاقی که انسان را متوجه این موضوع کند نیک و پسندیده است. نوروز، از جمله اعیادی است که قدامتی دیرین و گسترده ای وسیع دارد. مردمان مختلف، از عهد باستان تا به حال این مراسم را با آداب و رسوم خاص برگزار می کنند. این سنت حسنه که با حلول بهار و نو شدن طبیعت همزمان شده آداب و رسوم زیبایی در دل خود دارد، دید و بازدید از بزرگان و خانواده ها و دستگیری از فقرا و مستمندان از جمله باورها و آداب و رسوم هستند که در سال نود در میان مردم رایج اند.

یکی از سنت های خوب و با ارزش که در ایام نوروز رایج و متداول است، دید و بازدیدهاست که در میان اقوام و دوستان انجام می گیرد و در این دید و بازدیدها، انسان ها از مشکلات هم آگاه می شوند و نوروز وسیله ای است که دل ها با آن شاد می شود، انسان ها با یکدیگر ارتباط برقرار می کنند... دید و بازدید از خویشان و دوستان و رفع کدورت ها از بهترین ارزش ها و سنت های نوروز است، و روایات اسلامی در این باره بسیار فراوان است تا جایی که در روایات آمده، بایستگان خود دیدار داشته باشید، هر چند در حد نوشتن آبی باشد، و اگر چه با سلام کردن باشد.

زمین و باغ گردیده گل افروز نواها میرسد از باغ امروز نوازش میکند جان و دلم را سرود گرم بارانهای نوروز.

طبیعت زیبا آدمیان را در گذر زندگی همواره شاداب و جوان نگاه می دارد. روان رنجور، در طبیعت سبز دوباره پیوند خواهد زد و به زندگی خویش ادامه خواهد داد. ارد. بهار، فصل شکوفتن و زیباییست در بهار- زنده گی تازه آغاز میشود و فصلی رویدن، جوانه و شکفتن شکوفه ها است. بهار، فصل زنده شدن است. در این فصل می توان با بهار، زنده شد.

نوروز به عنوان یک جشن که در تاریخ سرزمین ماسابقه چند هزار ساله دارد، تنها مختص به سرزمین فعلی افغانستان نیست و در کشورهای همسایه نیز این جشن فرخنده را که در آن طبیعت و انسان بار دیگر بیدار می شوند، گرمی می شمارند. اکثر کشورهای آسیایی نوروز را به عنوان بخشی از میراث نیاکان خود گرمی می دارند.

بهاران کینه و غم را بشوید

جوانه هاي خوشبختي برويد بگوشي تك تك هم ميهناتم پيام لطف خدا را بگويد.

به هنگام نكوهش هنگامه باران ، به بهره اش نيز بياندیش . بارش باران كپش زندگي و مهرباني است . ارد
چه افسانه زيبايي، زيباتر از واقعيت! راستي مگر هر كس احساس نمي كند كه نخستين روز بهار، گويي نخستين روز
آفرينش است. اگر روزي خدا جهان را آغاز کرده است، مسلماً آن روز، اين نوروژ بوده است. مسلماً بهار نخستين فصل
سال و نخستين ماه و نوروژ نخستين روز آفرينش است. هرگز خدا جهان را و طبيعت را با پاييز يا زمستان يا تابستان
آغاز نكرده است. مسلماً اولين روز بهار، سبزه ها روپيدن آغاز کرده اند و روده ها رفتن و شكوفه ها سرزدن و جوانه ها
شكفتن و اين هياهو رانوروژ نام گذاشتن.

رسيد بهار و آمد نوبهاري شكفته لاله ها درمرغزاري نوازش مينمايد جان وتن را صداي چشمه ها بابيقراري.

نويسنده يي ميگويد: (... نوروژ واقعي زماني است كه، دوستي ويگرنگي بردلها حاكم و بر حالات و رفتار انسانها
متجلي شود، وگرنه تفاوتي ميان ايام سال وجود نخواهد داشت...) نوروژ رستاخيز است رستاخيز طبيعت، جوانه ها ،
شكفتن و بارور شدن و آغاز نوروژ زندگي نو. نوروژ زماني تجلي واقعي ميابد كه، دلها شكوفه كنند، آسمان دلها صاف و
آفتابي شود، دلها باز شده از دلنتگي خلاصي يابند، دلها پاك و مطهر شوند، بذراحترام به انسان وهمگامي وهمياري
در دلها سبز شود، گل نسترن و شقايق در دلها برويد، دلها از هجوم كوله بار كينه و نفرت رهايي يابند، دلها از وسعت
اندوه زندگي كه پنهاني به اندازه يك دنيا است، نجات پيدا كنند؛ هيچ دلي تنها نباشد.

بهار وسال نوچه دلنشين شد گل وبلبل به بوستان همنشين شد رويم فصل بهار و روز نو روز وطن يكسر چو فردوسي برين شد.

ميگويند: هيچ درختي دلش براي برگهاي زرد پارسال تنگ نمي شود، مگر اينكه قدرت جوانه زدن را از او گرفته باشند!
عميق ترين درد زندگي مردن نيست بلكه نداشتن كسي است كه الفباي دوست داشتن را براي تكرار كند و تو از او رسم
محبت بياموزي عميق ترين درد زندگي مردن نيست بلكه گذاشتن سدي در برابر روديست كه از چشمانت جاري است،
عميق ترين درد زندگي مردن نيست بلكه پنهان كردن قلبي است كه به اسفناك ترين حالت شكسته است. عميق ترين درد
زندگي مردن نيست بلكه به دست فراموشي سپردن قشنگ ترين احساس زندگي است، عميق ترين درد زندگي مردن
نيست بلكه يخ بستن وجود آدمها و بستن چشمهاست.

بهار آمد گذ شته رابشويد نوا و نغمه نو را بگويد به قلب مردمان ميهن ما نها لي آرزومندي برويد.

دانشمندي ميفرمايد: سه چيز در زندگي هيچگاه بازمي گردند: زمان، كلمات و موقعيت ها . سه چيز در زندگي هيچگاه
نبايد از دست بروند: آرامش، اميد و صداقت. سه چيز در زندگي هيچگاه قطعي نيستند: رويها ، موفقيت و شانس . سه
چيز در زندگي از با ارزش ترين ها هستند: عشق، اعتماد به نفس و دوستان.



پنجره را بازکنیم . بوی هوای صبحدم می آید . بوی گل افاقیا ، بوی شکوفه های بهاری بوی عشق می آید . بوی خوش زندگی ، بوی آزادی ، صبح وشفق ، بیداری ، روشنائی ترنم شادی پرندگان می آید ، عشق به وطن و مردم میهن ، عشق به پدر و مادر ، عشق به خانواده عشق به زن و فرزند .

بهاران رنگها داده چمن را

شقایق وگلهاي نسترن را

به غربت بوکردم لاله ها را

مگریاد آورد بویی وطن را .

بهار و نوروز را با بزرگان و افتخار آفرینان زبان و ادبیات پارسی جشن بگیریم.
چگونگی نام گرفتن روزهای آغازین فصل بهار به نوروز را می توان در اشعار فردوسی یافت.
شاید پس از فردوسی همه سرایندگان و شاعران، به این تغییر و دگرگونی توجه ویژه نموده اند و هر کدام مطابق زمینه فکری خود در وصف نوروز، بهار، چمن، گلستان و شکوفه، با نازک خیالی شعر سروده اند.
رودکی سمرقندی پدر شعر پارسی دری که به سرودن اشعار دلپذیر، مشهور و اکثر ابیات و اشعار به جا مانده از وی در حوزه ادبیات توصیفی است، چنان به توصیف بهار پرداخته است که از واژه واژه ابیاتش می توان نغمه پرندگان، غرش ابرها، ریزش باران و حرکت جویباران را شنید:

آمد بهار خرم با رنگ و بوی طیب	با صد هزار نزهت و آرایش عجیب
چرخ بزرگوار یکی لشکری بکرد	لشکرش ابر تیره و باد صبا نقیب
آن ابر بین که گرید چو مرد سوگوار	و آن رعد بین که نالد چو عاشق کنیب
خورشید ز ابر تیره دهد روی گاه گاه	چونان حصاری ای که گذر دارد از رقیب
باران مشک بوی ببارد نو به نو	وز برف برکشید یکی حله قصیب

رودکی بهار را به سپاهی تشبیه کرده است که رویدادهای طبیعی، هر کدام در این سپاه وظیفه ی برعهده دارند؛ ابرهای تیره به منزله سپاهیان و باد صبا، نقیب و فرمانده لشکر است و برق آسمان به عنوان نفاط یا کسی است که ظرف های مشتعل از نفت را به کشتی یا سپاه دشمن می اندازد.

خاقانی دیگر شاعر بلند آوازه در بیتی، آمدن صبح و پرتو افشانی خورشید بر کوهساران را چنین توصیف می کند:
شب چاه بیژن بسته سر، مشرق گشاده زال زر
خون سیاوشان نگر بر خاک و خارا ریخته
او خورشید مشرق را به زال زر تشبیه کرده است که ناجی بیژن از چاه آراسیاب است که به شب تشبیه شده و سرخی حاصل از پرتو افشانی خورشید را نیز به خون سیاوش شبیه دانسته است که بر کوه و صحرا پاشیده و به این ترتیب تابلویی شگرف از رفتن شب و آمدن صبح به تصویر کشیده است.

فرخی سیستانی نیز همچون خاقانی در توصیف آسمان ابری، این چنین سروده است:
تو گویی گرد زنگار است بر آینه چینی
تو گوی موی سنجاب است بر پیروزه گون دیبا

فرخی در مصرع اول از لایه ای از رنگ زدگی سخن گفته است که بر سطح آئینه نشسته و در مصرع دوم از موی خاکستری سنجاب سخن گفته است که به حریری پیروزه گون افتاده و این چنین، آسمان گاه سرخ و گاه خاکستری آماده بارش در بهار را توصیف کرده است.

منوچهری دامغانی درباره بهار این چنین سروده است:

آمدت نوروز و آمد جشن نوروزی فراز کامگار، کار گیتی تازه از سرگیر باز

پس از ورود تصوف و عرفان به شعر پارسی، رویکرد مفهوم بهار نیز همچون بسیاری از واژه ها در ذهن و زبان بزرگان ادب ما دچار تغییر و تحول شد. در آثار این دوره، بهار قرین تحول درونی و انقسی انسان است و شاعران نیز آن را دستاویزی برای تحولی درونی قرار داده اند.

مولانا در ابیاتی سروده است:

در بهاران کی شود سرسبز سنگ خاک شو تا گل برآیی رنگ رنگ

سال ها تو سنگ بودی دلخراش آزمون را یک زمانی خاک باش.

مولانا در این دوبیت روش تمثیل را در پیش گرفته است و این چنین بیان می کند که در بهار که فصل رویش و شکفتن است. ازحافظ می خوانیم: به عزم توبه سحر گفتم استخاره کنم بهار توبه شکن می رسد، چه چاره کنم.

مولوی در این ابیات به وجه زندگی پس از مرگ که در بهار نهفته است، اشاره کرده است.

در بهاران کی شود سرسبز سنگ خاک شو تا گل برآیی رنگ رنگ

سال ها تو سنگ بودی دلخراش آزمون را یک زمانی خاک باش.

درحقیقت بهار، فصلی است که هرانسانی، به خصوص انسان فرهیخته و اندیشمند را به تفکر و تأمل در زیبایی های طبیعت، تازه شدن و نفس کشیدن زمین و دیگرگون شدن حیات و می دارد.

سعدی بهار را چنین بیان می کند:

بامدادی که تفاوت نکند لیل و نهار خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار.

خیام در این رباعی دل انگیز هم خوش بودن و لذت را چنین سروده است:

ابرآمد و باز بر سر سبزه گریست بی باده گلرنگ نمی باید زیست

این سبزه که امروز تماشاگاه ماست تا سبزه خاک ما تماشاگاه کیست؟